

متن پیاده سازی شده جلسه چهل و سوم سال دوم درس خارج اصول فقه 29 آذرماه 1401

صفحات 139 و 140 : کلیک کنید

بسم الله الرحمن الرحيم

امر هفتم

مرحوم آخوند در امر هفتم مطلبی را بیان می کنند این امر از اموری است که در استنباط خیلی مطرح می شود و کاربرد دارد، هر چند شاید مستقیماً ثمره استنباطی نداشته باشد (بر خلاف نظر ما که قائل هستیم ثمره دارد).

ایشان در این امر هفتم مطرح کردند که اگر در جایی مراد متکلم معلوم نیست به اینکه مراد معنای حقیقی است یا مجازی یا کنایه یا مرکب، مثلاً کلامی از معصوم (ع) صادر می شود، آیا ظاهرش مراد است یا مراد مجاز یا کنایه است؟، در اینطور موارد اکثراً قائل هستند که نسبت به کلام متکلم اصالة الحقیقة را جاری می کنیم و نمی توانیم آن را حمل بر مجاز کنیم.

اگر گفته شود شاید مجاز مراد بوده است و در جمله قرینه وجود داشته و به ما نرسیده است، در مقابل می گوئیم اصالة عدم القرینة وارد است. لذا قاعده چنین است که در چنین مواردی هر وقت در معنای مراد متکلم شک شود، اصالة عدم القرینة وارد می شود، یعنی احتمال قرینه با اصل عدم قرینه کنار گذاشته می شود، لذا اگر استعمال عام در خاص را مجاز بدانیم، مثلاً در قرآن عامی وارد شده و نمی دانیم عموم آن مراد است یا خاص، آن را حمل بر عام می کنیم، و اگر احتمال قرینه داده شود که به دست ما نرسیده باشد، اصالة عدم القرینة را جاری می کنیم.

اما اگر معنای مراد را می دانیم ولی نمی دانیم در آن زمان این استعمال متکلم از مصادیق مجاز بوده است یا حقیقت، مثلاً آیه شریفه آمده است ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾، و معنا را میدانیم. در اینجا آیا می توانیم صرف استعمال را دلیل بر حقیقت بدانیم؟ مثال دیگر: کسی وارد زبان دیگری می شود، مثلاً شخصی وارد ایران می شود و می بیند ایرانیان کلمه خیابان را برای کوچه بزرگ به کار می برند. در اینجا او معنای خیابان را می داند اما آیا در فارسی کلمه خیابان برای این پدیده حقیقت است یا مجاز؟ آیا می تواند به استعمال مردم تمسک کند؟ به اینکه بگوید در بین مردم بوده ام و اراده آن ها از خیابان را دیده ام، لذا استعمال را دلیل بر حقیقت أخذ کند.

در اینجا اگر بخواهیم استعمال را دلیل بر حقیقت بدانیم باید بگوئیم در این معنا استعمال می شود. بعد شک می کنیم که این به کمک قرینه بوده است یا به کمک قرینه نیست، در اینجا اصالة عدم القرینة را جاری می کنیم. مرحوم آخوند این بیان را رد می کنند و می فرمایند استعمال دلیل بر حقیقت نیست.

در اینجا ما دوتا گزاره داریم و این دو هم مربوط به اصالة عدم القرینة است، به اینکه در چه جایی جاری است و در چه جایی جاری نیست:

1. اگر معنای مراد متکلم را می دانید اما استعمال آن در حقیقت یا مجاز را نمی دانید، اصالة عدم القرینة جاری نیست (لذا استعمال دلیل بر حقیقت نیست).

2. اگر در معنای مراد متکلم شک دارید به اینکه چه چیزی را اراده کرده است، در اینجا اصالة الحقیقة و اصالة عدم القرینة جاری می شود و لذا کلام متکلم حمل بر حقیقت می شود.

مرحوم سید مرتضی قائل شدند در هر دو مورد اصل حقیقت و عدم قرینه جاری است، لذا ایشان استعمال را دلیل بر حقیقت می دانند.

عبارت متن (صفحه 140): محض الاستعمال و دلالتة علی الحقیقة و عدمها؛ آیا صرف استعمال دلالت بر حقیقت می کند؟ مانند

مثالی که در مورد شخصی که وارد ایران شده است بیان کردیم.

به مرحوم سید مرتضی نسبت می دهند که محض استعمال نشان حقیقت است، و لذا ایشان می گویند یکی از راه های کشف معنای حقیقی، نفس استعمال است، مثلاً اگر حکیمی لفظی را استعمال کند و قرینه ای هم وجود نداشته باشد و ندانیم با قرینه استعمال کرده است یا بدون قرینه، و به عبارت دیگر آیا از حاقّ لفظ است؟ در اینجا نفس این استعمال دلیل بر حقیقت است. در حالی که دیگران قائل هستند چون استعمال هم مجاز و هم حقیقت دارد، لازم اعم می شود و لازم اعم دلالت بر ملزوم اخص نمی کند.

توضیح مطلب

در جایی که معنای مراد متکلم معلوم است، مثلاً در استعمال خیابان می دانیم چه چیزی را اراده می کنند. در اینجا سه صورت قابل تصور است:

صورت اول. گاهی اوقات انسان می داند دلالت برای خود لفظ است و به کمک قرینه نیست، مثلاً شخص غیر فارسی (که فارسی را می فهمد) وارد کلاس شود و معانی کلماتی را که بیان می کنیم می فهمد، در این صورت او می داند این معانی از حاقّ لفظ است، مخصوصاً اگر در جلسه سخنرانی باشد، دیگر می تواند بفهمد که آیا این از قرینه است یا از حاقّ لفظ است. حال اگر در چنین جلسه ای قرار بگیرد و با استعمالات آشنا شود، آیا می تواند این استعمالات را نشانه حقیقت بگیرد؟ (یعنی ببیند استادی کلماتی را به کار برد و معانی روشنی را هم اراده کرد و این معانی هم از خود لفظ بود و به کمک قرینه خارجی نبود). در اینجا استعمال این استاد نشان حقیقت است، و به نظر ما مشهور با آن مخالف نخواهد بود، کما اینکه مرحوم سید مرتضی هم با آن مخالف نیست.

در اینجا مشهور بیان می کنند مرادشان از اینکه قبلاً گفتند استعمال دلیل بر حقیقت نیست، در جایی که اگر از حاقّ لفظ باشد مرادشان نبوده است، لذا در این مورد (خاص) دلیل بر استعمال حقیقت است.

عبارت متن (صفحه 141): عند استعمال الحکیم؛ مراد از حکیم شخص ملاصدرا نیست بلکه مراد شخص عاقلی است که بر روی حساب سخن می گوید. لفظاً فی معنی معلوم؛ مثلاً لفظ خیابان را استعمال می کند و می داند چه چیزی را اراده کرده است.

فهناک ثلاث صور؛ در صحنه سه صورت وجود دارد. الصورة الاولى ان يعلم ان الدلالة من حاقّ اللفظ و لا غیر؛ می داند دلالت از خود لفظ است. همانطور که مثال بیان کردیم به اینکه مخصوصاً خود مخاطب در صحنه تکلم حضور داشته باشد. و فی هذه الصورة يكون الاستعمال دليلاً على الحقيقة عند الكل من المشهور و السيد علم الهدی.

حال شخصی می گوید در سه درس شرکت کردم و هر سه استاد وقتی استصحاب را استعمال کردند در فلان معنا به کار بردند (رعایت حالت سابق) و هیچ قرینه هم در بین نبود که دلالت کند این اساتید مجازگویی می کنند. در این صورت استعمال از حاقّ لفظ است و او می تواند همین را نشانه حقیقت اُخذ کند.

لا يقال: در اینجا ممکن است کسی بگوید این مصداق تبادر است و تبادر را قبول داریم که دلیل بر حقیقت است و لذا این دلالت بر حقیقت به سبب تبادر است و به سبب استعمال نخواهد بود.

یقال: در اینجا ما کسی را فرض کردیم که از خارج آمده است و الان می خواهد یاد بگیرد (یعنی جاهل مطلق است) و در کلاس حضور پیدا می کند و بعد معنا را متوجه می شود. به عبارت دیگر این شخص علم قبلی به آن را ندارد و بلکه از همان محاورات آن را متوجه می شود، مثلاً استاد طلب آب می کند و یک نفر در ظرفی آب می آورد، لذا این شخص می فهمد که مراد از آب این مایع سیال است.

بنابراین در این صورت اول، اگر معلوم شود اراده این معنا از حاقّ لفظ است ولو قبلاً آن را هم ندانیم، این علامت حقیقت است. صورت دوم. اینکه شخص حکیم لفظی را به کار برده و معنای آن معلوم است و در آن احتمال عقلانی می دهیم که قرینه ای وجود دارد یا قراری بین متکلم و مخاطب است که بر ما مخفی شده است، مثلاً استاد طلب آب کرد و شخصی آب آورد، در اینجا احتمال می دهد که معنای حقیقی آب همین باشد یا اینکه احتمال می دهد این کلام استاد همراه با قرینه بوده است لذا شربت می آورد. در اینجا آیا می توان نفس استعمال را نشان حقیقت بدانیم؟

در این صورت اگر خود شخص در جلسه حاضر باشد و این حرف را بشنود اختلاف کمتر است اما اگر کلام برای صدر اسلام و ائمه (ع) باشد، مثلاً از امام صادق (ع) کلامی به ما رسیده است و ما می دانیم مراد حضرت از کفالت که فرمودند چه چیزی بوده است، اما نمی دانیم زراره با قرینه این را متوجه شده است یا اینکه خود لفظ برای آن وضع شده است. پس معنا معلوم است اما نمی دانیم از حاقّ لفظ است یا اینکه به کمک قرینه بوده است؟ (احتمال در اینجا هم 40 تا 50 درصد است.) در این صورت آیا می توانیم استعمال را دلیل بر حقیقت بدانیم یا اینکه استعمال اعم از حقیقت و مجاز است (و لذا اصالة عدم القرينة جاری نیست)؟

یا مثلاً کلمه شرکت در روایات ما آمده است و مراد حضرت را می دانیم اما نمی دانیم در آن زمان معنای شرکت همین بوده است یا اینکه حضرت به کمک قرینه آن را به کار بردند و شک ما هم قوی است. در اینجا کلام مشهور را می پذیریم به اینکه استعمال اعم از حقیقت و مجاز است و لذا کلام مرحوم سیّد مرتضی را نمی پذیریم، چرا که ایشان در همین مورد هم قائل هستند استعمال دلیل بر حقیقت است.

عبارت متن (صفحه 141): الصورة الثانية ان يحتمل - احتمالاً يعبأ به لدى العقلاء-؛ یعنی احتمال 40 و 50 درصد. ان الاستعمال كان محفوفاً بقرينة خفية علينا. و في الصورة خلاف بين المشهور و السيد علم الهدى فالاولون على ان هذا الاستعمال لم يكن دليلاً على الحقيقة و السيد على خلافه. و الحق يميل الى جانب الاولين؛ و مختار ما هم به نظر مشهور تمایل دارد. صورت سوم. این صورت هم همان صورت دوم است منتهی احتمال غیر عقلائی در اینجا داده شده است مثلاً 2 درصد، مثلاً لفظی از امام (ع) به ما رسیده است و مراد حضرت هم مشخص است اما نمی دانیم آیا در آن زمان استعمال حضرت به کمک قرینه بوده است؟ مثلاً راوی که مخاطب حضرت بودند از راویان مشهور نبوده است تا حضرت بخواهند به قرینه اعتماد کنند. یا مثلاً حضرت در جمع عمومی مسلمین صحبت کنند، در آنجا کمتر به قرائن تکیه می کنند تا وقتی که در کلاس درس صحبت می کنند یا شخصی از ایران نزد حضرت آمده است و فردایش می خواهد به ایران برگردد، حضرت دیگر به قرائن اعتماد نمی کنند.

لذا احتمال ضعیف می دهیم که به کمک قرینه باشد یا اینکه احتمال قوی می دهیم که از حاقّ لفظ بوده است. در این صورت استعمال را دلیل بر حقیقت می گیریم و اصل عدم القرينة را جاری می کنیم و مرحوم سیّد مرتضی هم در اینجا قائل شدند که استعمال دلیل بر حقیقت است.

عبارت متن (صفحه 141): الصورة الثالثة نفس الصورة الثانية لکنه مع افتراض إبدال الاحتمال عن كونه يعبأ به ب_ ما لا يعتدّ به_؛ لذا معیار این است که احتمال خیلی ضعیف است. علی وجه لم یکن منع عن جریان «اصالة عدم القرينة»؛ یعنی احتمال قرینه آن قدر ضعیف است که اگر اصل عدم قرینه جاری کنیم اشکالی ندارد. و فی هذه الصورة ایضاً خلاف بین الاکثریین و السيد و كان الحق يميل الى جانب السيد فی کون هذا الاستعمال دليلاً على الحقيقة. فتأمل؛ «فتأمل» اشاره به این است که اصلاً معلوم نیست مشهور در اینجا اصل عدم قرینه را جاری نکنند، چون گفتیم این ها تشقیق شقوق که نکرده اند (و لذا شاید مشهور هم همانند سیّد نظر بدهند).

برای رجوع به نظر مشهور می توان در کتب و نرم افزارها رجوع کرد که می گویند استعمال اعم از حقیقت و مجاز است و استعمال نشان حقیقت نیست. اما کلام مرحوم سیّد مرتضی را از سه جای الذریعه ایشان به دست آورده ایم. ایشان نمی گویند صرف استعمال دلیل بر حقیقت است بلکه می گویند اگر استعمالی را دیدید و حس نکردید که مستند به قرینه است، اصل اولی بر این است که این حقیقت است.

الحمد لله رب العالمين